

به نام یگانه هنرمند

نمایش نامه رادیویی:

«بادبزن خانم ویندرمر»

Lady Windermere's Fan

اثر:

اسکار واید

ترجمه:

محمد سعیدی

ویرایش و تنظیم برای رادیو:

ایوب آقاخانی

آدمها به ترتيب حضور:

۱- لیدی ویندرمر Lady Windermere

۲- پارکر Parker

۳- لرد دارلینگتون Lord Darlington

۴- دوشس برویک The Duchess of Berwick

۵- لرد ویندرمر Lord Windermere

۶- لرد آگوستوس لورتون Lord Augustus Lorton

۷- خانم ارلین Mrs Erlyne

(اتاق نشیمن خانهء لرد ویندرمر- لیدی ویندرمر در حال مرتب کردن گلدان است.)

لیدی ویندرمر (باخود) آه.... چقدر خوب می شد گلها هیچوقت پژمرده نمی شدند!.....این یکی باید عوض بشه. داره خشک می شه....

(صدای دور بازو بسته شدن دروسپس صدای گامهای پارکرکه نزدیک می شود.)

چی شده پارکر؟

پارکر می خواستم بدونم خانم امروز کسی رو می پذیرن یا نه؟

لیدی ویندرمر بله چرا که نه؟...کی اومده؟

پارکر جناب لرد دارلینگتون، لیدی!

لیدی ویندرمر خیلی خوب.... راهنماییشون کن بیان.... در ضمن آگه کسی دیگه ای هم برای ملاقاتم اومد می پذیرم. نیازی به هماهنگی نیست.

پارکر اطاعت لیدی.

(صدای گامهای پارکرکه دور می شود.)

لیدی ویندرمر (کمی بلندتر) پارکر!

پارکر (می ایستد- بافاصله) بله خانم؟

لیدی ویندرمر هر وقت فرصت کردی، یکی از گلهای این گلدون رو عوض کن. داره پژمرده می شه.

پارکر (باهمان فاصله) چشم! حتما!

(صدای گامهای پارکر که دور می شود-صدای بازوبسته شدن در.)

لیدی ویندرمر بالاخره اومد.....هوم....باید قبل از مهمانی امشب اونو می دیم....

(صدای باز شدن در.)

پارکر (از دور) لرد دارلینگتون، لیدی!

لرد دارلینگتون متشکرم پارکر!

(صدای بسته شدن در-صدای گامهای لرد که نزدیک می شود.)

سلام لیدی ویندرمر! حالتون چطوره؟

لیدی ویندرمر سلام لرد دارلینگتون! آه منو ببخشید....دستهام خیسن.بخاطر این گلها! بفرمایید بنشینید!

لرد دارلینگتون متشکرم لیدی(در حال نشستن)چه گلهای قشنگی!

لیدی ویندرمر آه بله! خیلی زیبان!

لرد دارلینگتون (متوجه چیز دیگری می شود)اوه.....و چه بادبزن قشنگی!

لیدی ویندرمر این؟(می خندد) هدیه آرتوره! اسمم هم روش نوشته شده.

لرد دارلینگتون چه هدیهء برازنده ای! می تونم بینمش؟

لیدی ویندرمر البته! (بادبزن را از روی میز بر می دارد و به لرد می دهد.)

بفرمایید!

لرد دارلینگتون متشکرم(در حال بر انداز کردن بادبزن) به چه مناسبتی این هدیه رو گرفتین؟

لیدی ویندرمر تولد. امروز تولدمه و مهمانی امشب هم به خاطر همین موضوع بر گزار می شه.

لرد دارلینگتون راست می گین لیدی؟

لیدی ویندرمر البته!

لرد دارلینگتون اوه....کاش می دونستم امروز تولد شماست تا تمام محدودهء منزلتون رو با گل فرش می کردم...

لیدی ویندرمر (سرد) نیازی نیست لرد، برسیم به اصل مطلب.

لرد دارلینگتون من در خدمت شما؛ تا فهمیدم که می خواهید منو ببینید اومدم پیشتون.

لیدی ویندرمر (سرد) جناب لرد دیشب شما در مهمانی وزارت خارجه منو عصبانی کردید. دلم نی خواد امشب هم اون وضعیت تکرار بشه.

لرد دارلینگتون من شما رو عصبانی کردم؟!!

لیدی ویندرمر بله!

لرد دارلینگتون بفرمایید دیشب من چی کار کردم؟

لیدی ویندرمر مثل اینکه خودتون متوجه نبودید...هرچند خیلی هم دور از ذهن نیست که متوجه قبح قضیه نبوده باشید.دیشب شما تمام مدت مهمانی دورو بر من بودید و بی جهت و مبالغه آمیز از من تعریف می کردید.

لرد دارلینگتون (گویا تازه قضیه را دریافته) آه... (می خندد) متأسفانه در این ایام دست ما مردها، بقدری تنگه که جز تعریف کار دیگه ای ازمون ساخته نیست؛ البته منظورم در بارهء خانم هاست. (دوباره می خندد).

لیدی ویندرمر هیچ شوخی ای در کار نیست جناب لرد؛ بنابر این خواهش می کنم نخندید؛ من از تعریف و تمجید بیهوده و فریب کارانه بیزارم.

لرد دارلینگتون در این مورد باهم هم عقیده ایم لیدی. فریب بسیار زشت و ناپسندیده، ولی من به اونچه گفتم کاملاً ایمان داشته و دارم.

لیدی ویندرمر (جدی) لرد دارلینگتون من خیلی متأسف خواهم بود اگه مجبور بشم با شما بر سر این موضوع پیش از این بحث و جدل یا حتی انزاع بکنم. شما خودتون هم می دونید که من بسیار شما رو دوست دارم اما فقط و فقط در مقام یک دوست. چون به نظرم از اغلب مردها برای مصاحبت بهتریید.

لرد دارلینگتون این نظر لطف شماست لیدی.

لیدی ویندرمر به شرطی که با کارهای بی ارزش و سخیف این نظر لطف رو از بین نبرید.

لرد دارلینگتون متأسفانه همهء انسانها ضعف های مختصری دارند؛ این رو هم شما به حساب ضعف مردانهء من بگذارید. (می خندد.)

لیدی ویندرمر ظاهراً شما اصلاً تمایل ندارید به موضوع جدی تر نگاه کنید!

لرد دارلینگتون من اساساً میل ندارم هیچ چیز رو جدی تلقی کنم. تنها دلم می خواد شما منو به عنوان یک دوست جدی بگیرید. چه بسا روزی به کمک این دوست، احتیاج پیدا کنید.

لیدی ویندرمر جناب لرد ما باهم دوستان خوبی هستیم و این دوستی بین ما دوام خواهد داشت، به شرط اینکه با اظهارات بی معنی به این دوستی خلل وارد نکنید. امیدوارم منو زنی متعصب و خشک تصور نکنید. هرچند که من خودم این موضوع رو به دلیل شرایط خانوادگی م انکار نمی کنم. اما از جهتی خوشحالم که در تجدد به پای مردم این دوره نمی رسم!

لرد دارلینگتون مثل اینکه شما این دوره رو خیلی بد می دونید.

لیدی ویندرمر بله. در این دوره مردم زندگی رو نوعی تجارت می دونن و این وقیحانه س. زندگی به نظر من آئینی قابل پرستشه که هدف عالی و نهایی اون عشقه و وسیلهء تزکیه و صفای اون فداکاری.

لرد دارلینگتون (پوز خند)هیچ چیز بدتر و بی معنی تر از فدا کاری نیست!

لیدی ویندرمر این حرف رو ننزید لرد!

لرد دارلینگتون این تجربهء شخصی منه لیدی.من تجربه اش کردم. حسش کردم و طعم تلخشو چشیدم.

(صدای بازو بسته شدن در.)

پارکر (بافاصله)قهوه برای جناب لرد دارلینگتون!

لرد دارلینگتون آه....متشکرم پارکر.بذارش همین جا روی میز.

پارکر اطاعت! (در حال نزدیک شدن-صدای فنجانها و...)

ببخشید خانم.اجازه می فرمایید پیش خدمت ها قالی رو برای مهمانی امشب توی مهتابی پهن کنن؟

لیدی ویندرمر آره پارکر! همین کار رو بکنید.

پارکر اطاعت خانم!

(صدای گامها-بازو بسته شدن در)

لیدی ویندرمر (در ادامهء صحبتش) شما نسبت به فداکاری خیلی بدبینید جناب لرد.

لرد دارلینگتون به عقیدهء شما، در بارهء زن و شوهر جوانی که تازه ۲ ساله ازدواج کردن چطور باید فکر کرد، زمانیکه شوهر خیانت بکنه و زن همچنان فدا کاری؟!!!

منظورتون رو نی فهمم!	لیدی ویندرمر
یعنی شوهر با زنی آشنا بشه، به دیدنش بره، احياناً مخارجشو پردازه و مرتب با اون زن برای خوردن غذاهای رنگین به رستوران های مختلف بره؛ اون وقت به نظر شما وفاداری زن در مقام فداکاری چطور توجیه می شه؟	لرد دارلینگتون
یعنی منظور شما اینه که چون شوهر خیانت می کنه و پسته، زن هم باید خیانت پیشه و پست فطرت باشه؟ هرگز، این وحشتناکه... تازه من اصلا منظورتونو از طرح این مثال نی فهمم.	لیدی ویندرمر
اوه... اشتباه نکنید... این یک مثال کاملا فرضی و تخیلی بود.	لرد دارلینگتون
(صدای باز شدن در-پارکر وارد می شود و با فاصله می ایستد.)	
دوشس برویک، لیدی ویندرمر!	پارکر
(صدای گامهای دوشس برویک که وارد می شود-همزمان پارکر خارج شده و در را می بندد.)	
(در حال نزدیک شدن) اوه مارگریت عزیز... چقدر از دیدنت خوشحالم. حالت چگونه؟	دوشس برویک
متشکرم. خوش اومدی منم از دیدن تو خوشحالم.	لیدی ویندرمر
(نزدیک-خندان) اوه لرد دارلینگتون حال شما چگونه؟	دوشس برویک
سپاس گذارم، دوشس برویک!	لرد دارلینگتون
بنشین. قهوه میل داری؟	لیدی ویندرمر

دوشس برویک
اوه نه نه...الان همراه دخترم ((آگاتا)) منزل ((لیدی مارکبی)) بودیم. اونجا هم براموم قهوه سرو کردن.(می خندد) راستی آگاتا خودشو حسابی داره برای مهمانی امشب تو آماده می کنه مارگریت.

لیدی ویندرمر
این برای من باعث خوشحالیه. ولی نباید تصور کنید که مهمانی مجلل و بزرگی خواهد بود. تنها یک جشن تولده!

دوشس برویک
اصلا مهم نیست. فقط این مهمه که ما در مهمانی جناب لرد ویندرمر خواهیم بود.

لرد دارلینگتون
بله بله...این بسیار مهمه.

لیدی ویندرمر
این از محبت شماست.

دوشس برویک
(بی امان) راستی نهی دونم عاقبتمون به کجا می کشه.عاقبت این جامعه! پوف (می نشیند)فرومایه ترین و پست ترین افراد به همه جا رفت و آمد می کنن.حتی به مهمانی های خود من! باورتون میشه؟! اما چی کار می شه کرد؟ اگه دعوتشون نکنم بعضی ها مثل مردها عصبانی می شن و وقتی دعوتشون بکنیم در واقع شأن مجلس خودمونو پایین آوردیم.

لرد دارلینگتون
ظاهرا منظور دوشس، زنان پسته نه؟

دوشس برویک
مثلا!

لیدی ویندرمر
ولی دوشس، من هرگز اجازه نهی دم چنین افرادی به خونم بیان!

لرد دارلینگتون
(به شوخی) خانم ویندرمر، خواهش می کنم اینقدر سخت گیری نکنید چون در اون صورت منم افتخار اومدن به منزل شما رو از دست می دم.(می خندد)

دوشس برویک
اوه نه نه....در مورد مردها اهمیت نداره. موضوع زن ها چیز دیگه س.

لیدی ویندرمر
لرد دارلینگتون مرد شوخی هستن که دوست ندارن هیچ موضوعی رو جدی بگیرن، دوشس برویک!

او نه دیگه به این قطعیت لیدی!	لرد دارلینگتون
اگه این طور نیست پس چرا در باره همه چیز و مخصوصا زندگی و فدا کاری در زندگی انقدر با سبک سری اظهار عقیده می کردید؟!	لیدی ویندرمر
(در حالی که بلند می شود) چون به عقیده من زندگی خیلی مهمتر از اونه که بتونیم در بارش جدی صحبت کنیم!	لرد دارلینگتون
اوه چرا بلند شدید لرد؟	دوشس برویک
متأسفانه جایی کار دارم و باید برم. با اجازتون دوشس. لیدی ویندرمر، امر دیگه ای ندارید؟	لرد دارلینگتون
خیر جناب لرد. تنها خواهشمو در ابتدای صحبتهاش شنیدید.	لیدی ویندرمر
آه...بله... سعی خودمو می کنم که بهش عمل کنم. آیا اجازه می دید امشب در مهمانی تون باشم؟	لرد دارلینگتون
این چه سوالی لرد؟ اگر قرار نبود باشید، هرگز دعوتتون نمی کردم که اون خواهش رو ازتون بکنم.	لیدی ویندرمر
سپاس گزارم. به امید دیدار!	لرد دارلینگتون
به امید دیدار!	لیدی ویندرمر
به امید دیدار جناب لرد! (می خندد)	دوشس برویک

(صدای گامهای لرد-بازوبسته شدن در)

آه چه خوب شد از این جا رفت! مارگریت عزیز چقدر امروز زیبا شدی! لباس هاتو از کجا می خری عزیزم. (بی وقفه) دلم برات می سوزه و باید علتشو بهت می گفتم. در حضور لرد نمی شد.

- لیدی ویندرمر دلت برای من می سوزه؟
- دوشس برویک به خاطر اون زن بدجنس نابکار! وای چی بگم از اون زن که خوب هم لباس می پوشه و به اندازه کافی زیباست، اما بهیچوجه لایق اون نیست که در اجتماعات مهم داخل بشه. البته خیلی زن ها هستن که سوابقی در گذشته داشتن ولی این یکی از همه رسواتره.
- لیدی ویندرمر منظورت کیه دوشس؟
- دوشس برویک خانم ارلین! که متأسفانه، برادرم لرد آگوستوس هم شیفته ش شده؛ البته من نصیحتش می کنم.
- لیدی ویندرمر خانم ارلین؟.....من حتا تا بحال اسمشو هم نشنیدم! تازه کارای اون چه ربطی به من داره؟
- دوشس برویک یعنی تو قضیه رو نمی دونی؟! باور کنید ما همه از این بابت متأثریم. همین دیشب در منزل لیدی جانسون، همه متعجب بودن که چرا آقای ویندرمر این طور از آب در اومده!
- لیدی ویندرمر شوهر من؟! اون....اون چه ارتباطی با این زن داره؟
- دوشس برویک شوهر تو دائما به ملاقات این زن می ره وساعتها متوالی پیشش می مونه. ما تا بحال شوهر تو رو نمونه و سرمشق می دونستیم. یه مرد ایده آل! اما افسوس که قضیه کاملا بر عکس شده. تو لابد خواهر زاده های عزیز منو می شناسی و می دونی که چه دختران ساده و پاک طینتی هستن. اونا همیشه تو پنجره خونشون می شینن و یه چیزایی برای فقرا درست می کنن؛ قبول داری که در این روزها که سوسیالیزم همه جا رخنه کرده این کار اونها خیلی پسندیده و ستودنیه؟ بگذریم؛ منزل اونها تو خیابون ((کرزن)) درست رو بروی خونهء این زن رسوا است. بین وضع روزگارو! خواهر زاده هام میگن آقای ویندرمر هفته ای چهار پنج بار به ملاقاتش می ره. البته این دخترها

اهل بد گویی و غیبت نیستن، اما از قضیه رفت و آمد ویندرمر پیش این زن انقدر متعجب و متحیرن که اونو به همه گفتن!! مخصوصا که ظاهرا این زن وقتی شش ماه پیش به لندن اومد چیزی نداشته ولی حالا از صدقه سر آقای ویندرمر، یک خانه نسبتا عیانی، درشکهء شخصی و سگ داره!

(نا متعادل) من.....من محاله این حرفهارو باور کنم.

لیدی ویندرمر

ولی متاسفانه چیزهایی که بهت گفتم عین حقیقتن. بهت توصیه می کنم فوراً لرد ویندرمر رو از لندن خارج کنی. راستشو بخوای منم اون اوایل که با برویک ازدواج کرده بودم مجبور شدم که چندباری خودمو به ناخوشی بزنم و مقداری از اون آبهای شور بد مزهء معدنی بخورم تا این طوری اونو از شهر خارج کنم. برویک هم اون موقعها طبع مهار نشندی و خطر ناکی داشت. البته خیلی برای این و اون خرج نمی کرد اما خوب من باید احتیاطی می کردم و برای حفظ....

دوشس برویک

(قطع می کند) دوشس....دوشس عزیز....محاله این حرف صحت داشته باشه. ما تازه دوساله عروسی کردیم و بچه مون شیش ماهه س!

لیدی ویندرمر

اوه راستی بچت چطوره؟ پسر ها خیلی شرور و شیطونن...پسر خود من....

دوشس برویک

(در عالم خود) ولی من و ویندرمر به خاطر عشق باهم ازدواج کردیم. هنوز هم این حسو نسبت به هم داریم.

لیدی ویندرمر

بله عزیزم. همهء ما همین کار رو می کنیم. مثلاً خود من! من اصلاً نمی خواستم زن برویک بشم اما اینقدر حرفای جنون آمیز زد و اظهار عشق و علاقه کرد که ناچار شدم. تازه چند بار خواست که خودکشی کنه. با این حال یه سال از عروسیمون نگذشته بود که شیطونیهاشو بروز داد! چندین بار مجبور شدم کلفت های خونه رو عوض کنم مارگریت عزیز! مردها پیر میشن اما اصلاح نمی شن! خوب عزیزم من باید برم. از شوهرت خیلی دلخور نباش. این قضیه رو بدتر می کنه. فقط سعی کن مدتی از

دوشس برویک

لندن خارجش کنی. همین! اون وقت می بینی که فکر و خیال ها از سرش می افته و پیش تو بر میگردد (بلند می شود)

لیدی ویندرمر یعنی امید وار باشم؟

دوشس برویک البته. این زن ها شوهر ما رو از دستمون در میارن، اما همه اینها موقته. اونها بدون استثناء پیش ما بر می گردن. البته با مختصری ضرر مالی! یادت باشه دختر، با شوهرت دعوا وجرو بحث نکن. این کار رو خراب تر می کنه.

لیدی ویندرمر (او هم بلند می شود) دوشس خیلی متشکرم که اومدی و باخبر کردی. هرچند که هنوزم باور نمی کنم شوهرم نسبت به من بی وفایی کرده باشه.

دوشس برویک آه.... منم یه وقتی مثل تو فکر می کردم عزیزم. اما حالا دیگه نه! مارگریت مبادا به خاطر این مسئله گریه کنی. گریه پناهگاه زنان زشته! تو زیبایی مارگریت.

لیدی ویندرمر متشکرم دوشس اما من گریه نمی کنم.

دوشس برویک عالیه! امشب در مهمانی می بینمت. خدا حافظ مارگریت عزیز!

لیدی ویندرمر به امید دیدار!

(صدای گامهای دوشس که دور می شود-باز و بسته

شدن در.)

خدای من....چطور می تونم باور کنم؟...حالا می فهمم که لرد دارلینگتون هم خبر داشته....آره اون مثالی که زد به خاطر همین بود. ولی....ولی محاله این حرف درست باشه. محاله! دوشس از پولهای هفتگی حرف می زد که شوهرم به این زن می بخشه...آه....می دونم آرتور دسته چکشو کجا می ذاره...بهتره ببینم....

(صدای چندگام لیدی-باز شدن یک کشو.)

باید تو این کشو باشه. (می ماند) نه نه... این کار زشتیه! من می دونم که اون منو دوست داره. مطمئنم... اما چرا نباید دسته چکو ببینم. من زشتم. آه... به جهنم! لازمه! (دسته چک را بر می دارد- صدای ورق زدن آن) اینجا که... (می خندد) می دونستم دروغه! می دونستم آرتور این کار رو نمی کنه! (گویی متوجه چیزی می شود) یه... یه دسته چکه دیگه؟!...!!!... خدای من... یه دسته چک قفل دار! نکنه که... آه... باید بازش کنم! (کمی تقلا می کند- ناموفق است- چاقویی را از روی میز بر می دارد) بهتره با این چاقو جلدشو ببرم... آره! (باز می کند- ورق می زند) خانم ارلین ۶۰۰ لیره- خانم ارلین ۷۰۰ لیره... خانم ارلین ۴۰۰ لیره... وای یعنی... یعنی همش راست بود؟... چه وحشتناک... چه وحشت ناک...

(دسته چک از دستش به زمین می افتد- صدای بازو

بسته شدن در- لرد ویندرمر وارد می شود.)

لرد ویندرمر سلام عزیزم (در حال نزدیک شدن) ببینم اون بادبزی که برات گذاشته بودم روی میز رو دیدی؟ امیدوارم از هدیه ام خوشت... (متوجه شرایط می شود- سکوت) مارگریت تو دسته چک من و باز کردی؟ (مکث) تو حق نداشتی این کار رو بکنی!

لیدی ویندرمر (نامتعال) آره حق نداشتم ، چون با این کار اسرار تو بر ملا می شد نه؟

لرد ویندرمر زن نباید این قدر توی کارهای شوهرش کنجکاوی بکنه.

لیدی ویندرمر (کمی عصبی) من هیچ وقت تو کارها ی تو کنجکاوی نکردم. تا نیم ساعت پیش حتا از وجود این زنک هم باخبر نبودم. یه نفر که دلش به حال من سوخته بود اومد قضیه رفت و آمد مکرر تو به خیابون کرزن و جنون عاشقی و پولهای گزافی رو که خرج این زن بد نام می کنی، بهم گفت. من باید خودم مطمئن می شدم.

لرد ویندرمر (دسته چک را از روی زمین بر می دارد- ورق می زند- سریع و بی هدف) این طور درباره خانم ارلین حرف نزن. تو در حق اون ظلم می کنی!

- لیدی ویندرمر کاش به همین اندازه به فکر حیثیت و شرافت من بودی!
- لرد ویندرمر (به نرمی) حیثیت و شرافت تو خدشه دار نشده، اینو بهت قول میدم مارگریت! (دسته چک را در کشو می گذارد- کشو را می بندد.)
- لیدی ویندرمر مردم لندن که طور دیگه ای فکر می کنن! خیال نکن من به فکر پولم. اون اصلا برام مهم نیست. می خوام بریزی دور؟ بریز! چیزی که منو عصبی و متاثر می کنه اینه که فکر می کردم تو منو دوست داری! من خودم، شرافتم و عشقمو لکه دار و پایمال شده می بینم. (می نشیند.)
- لرد ویندرمر (به طرف مارگریت می رود) مارگریت این حرفهارو نزن. من هیچکسو در دنیا به اندازه تو و مثل تو، دوست نداشتم.
- لیدی ویندرمر (سریع) پس این زن کیه؟ تو برای چی باید مخارجشو پردازی؟ براش خونه بگیری؟
- لرد ویندرمر من براش خونه نگرفتم.
- لیدی ویندرمر پولشو بهش دادی. چه فرقی می کنه؟!
- لرد ویندرمر مارگریت تا اونجایی که من خانم ارلینو می شناسم...
- لیدی ویندرمر (قطع می کند) آقای ارلینی هم وجود داره یا تو این اسم جعلی رو برای خانم ساختی؟
- لرد ویندرمر شوهرش چندین سال پیش مرده! اون تنهاست! بحرفم گوش کن مارگریت! خانم ارلین رفتار بسیار سنگین و معقولی داره و من تا حالا هیچ حرکت ناشایستی ازش ندیدم.... اگه در سالهای گذشته....
- لیدی ویندرمر بسه من نمی خوام جزییات زندگی اونو بدونم!
- لرد ویندرمر منم نمی خوام شرح زندگی اونو به تو بگم. فقط می خواستم تذکر بدم که این خانم ارلین روزی زن محترم و شرافتمندی بود که مقام عالی و در خوری داشت. ولی هرچه که داشت از دست داد. یعنی خودش باعث شد و همین براش سنگین و غیرقابل تحمل

بود. وای از بدبختی هایی که در نتیجهء اشتباه خود آدم بوجود میاد! داستان اون مربوط به بیست سال پیشه که در اون موقع؛ اونم مثل تو تازه دوسال بود که عروسی کرده بود.

(تند)دلیلی نهی بینم که تو به خودت اجازه بدی، منو با اون مقایسه کنی!

لیدی ویندرمر

مارگریت تو می تونی این زن رو نجات بدی،اون دیگه می خواد وارد جامعه بشه و انتظار داره تو کمکش کنی.

لرد ویندرمر

من؟!!

لیدی ویندرمر

بله تو!

لرد ویندرمر

وقاحت هم حدی داره.

لیدی ویندرمر

عجله نکن مارگریت! من اصلا دوست نداشتم بدونی که من کمکهایی به این زن کردم ولی تو اینو فهمیدی. مهم نیست.حالا ازت خواهش می کنم به من اعتماد کنی و کارت دعوتی برای امشب بنام خودش براش بفرستی!

لرد ویندرمر

چی؟! تو دیونه شدی! می فهی؟ دیوونه!

لیدی ویندرمر

(با سماجت) خواهش می کنم.مردم ممکنه پشت سرش حرفهایی بزنن و بهش تهمت هایی ناروا ببندن ولی هیچ کس نهی تونه قویاً ادعا کنه که حرکت ناشایستی از این زن دیده....اون تو رو زن خوبی می دونه و برای اعتبار اجتماعی ارزش قائله. برای همین می خواد یه بار به اینجا بیاد و اینطوری به جامعه معرفی بشه وزندگی بهتری شروع بکنه.ازت خواهش می کنم.

لرد ویندرمر

من هرگز این کار رو نهی کنم.

لیدی ویندرمر

مارگریت خواهش می کنم.این بهترین فرصتی که می شه برای بازگشت به یه زندگی آبرو مندانه به این زن داد.

لرد ویندرمر

به من مربوط نیست!	لیدی ویندرمر
آه...چقدر زنهای خوب سنگدلن!	لرد ویندرمر
هه!چقدر مردای بد، ضعیف النفسن!	لیدی ویندرمر
من ضعیف النفس نیستم!	لرد ویندرمر
من اطمینان ندارم!	لیدی ویندرمر
می دونم که در اعماق قلبت به این مسئله باور داری. به من اطمینان داری. اینو می دونم.دیگه بیشتر از این بینمون فاصله ننداز مارگریت. بشین و کارت دعوت براش بنویس.	لرد ویندرمر
من این کار رو نمی کنم!	لیدی ویندرمر
این آخرین حرفته؟	لرد ویندرمر
بله!	لیدی ویندرمر
(لحظه ای سکوت)بسیار خوب....پس من خودم این کار رو می کنم!	لرد ویندرمر
(صدای گامها-می نشینند)	
تو چی کار داری می کنی؟	لیدی ویندرمر
(با کمی فاصله)دارم کارت دعوت می نویسم عزیزم!	لرد ویندرمر
تو می خوای این زن رو دعوت کنی؟	لیدی ویندرمر
بله عزیزم (لرد زنگی را به صدا در می آورد) چطور مگه؟	لرد ویندرمر
ولی آرتور.....	لیدی ویندرمر
(صدای بازو بسته شدن در-پارکروارد می شود.)	

پارکر

امری داشتین جناب لرد؟

لرد ویندرمر

آه بله پارکر... این نامه رو ببر به خیابون کرزن شماره ۸۴ و به دست خانم ارلین برسون. جوابی هم نداره. سریعترا!

(صدای کاغذ-صدای چند گام نامنظم)

پارکر

اطاعت جناب لرد!

(صدای گامهای پارکر-بازو بسته شدن در)

لیدی ویندرمر

آرتور آگه... آگه این زن خونه ما بیاد من بهش توهین می کنم.

لرد ویندرمر

تو این کار رو نمی کنی.

لیدی ویندرمر

چرا؟

لرد ویندرمر

من ازت خواهش می کنم.

لیدی ویندرمر

هه! تو هنوز منو نشناختی آرتور! من الان به اتاقم می رم و تا مهمانی بیرون نمیام. راستش حتا میل به غذا هم ازم گرفتی آرتور!

لرد ویندرمر

ماگریت ازت خواهش می کنم به من اعتماد کن و یه خورده منطقی تر فکر کن.

(صدای گامهای لیدی ویندرمر که دور می شود- صدای

بازو بسته شدن در.)

(باخود) مارگریت. مارگریت... ای کاش می تونستم هویت واقعی این زن رو برات فاش

کنم. اما... اما می دونم که از شرم و غصه، تباه می شی....

(نفسی عمیق می کشد-موزیک؛ در فروکش، در حاشیه

مهمانی هستیم. صدای موسیقی و خنده سرخوشانه از

دور-تالار پذیرایی- به گوش می رسد- صدای گامهای لرد

ویندرمر و لرد آگوستوس که به همراه میکروفن از
مهمانی دور ترمی شوند...)

- لرد آگوستوس نگران نباش لرد ویندرمر! من زیاد وقتتو نمی گیرم.
- لرد ویندرمر آخه من اصلا نمی فهمم این چه حرفیه که حتما باید خارج از تالار و توی مهتابی بهم بگی؟! (می ایستد)
- لرد آگوستوس آه تو چرا این حرف رو می زنی؟ می دونی که گوش های زیادی دو رو بر آدم در حال جنبیدن هستن و منتظرن تا خبر های داغی بشنون.
- لرد ویندرمر پس مطلب تو هم داغه نه؟!!
- لرد آگوستوس راستش می خواستم بدونم این زن کیه و از کجا اومده؟
- لرد ویندرمر کدوم زن؟
- لرد آگوستوس آره تو که می دونی کیو می گم! چرا هیچ قوم و خویش و خانواده ای نداره؟! البته قوم و خویش بلای جان آدمه ولی چه می شه کرد که توی این بلبشوی عجیب و غریب زندگی، باعث می شه آدم آبرومند وبا حیثیت جلوه کنه.
- لرد ویندرمر به نظر می رسه که داری در باره خانم ارلین حرف می زنی!
- لرد آگوستوس دقیقا!
- لرد ویندرمر من اونو شش ماه پیش دیدم و قبل از اون تاریخ بهیچوجه اطلاعی ازش نداشتم.
- لرد آگوستوس (کنجکاو و محتاط) از اون وقت به بعد چی؟!... خیلی دیدیش؟
- لرد ویندرمر (با خونسردی) البته!!
- لرد آگوستوس (نگران) منظورت چیه?!!

- لرد ویندرمر منظوری ندارم. به سوالت جواب دادم.
- لرد آگوستوس (مکت-نفس عمیقی می کشد) آه... در هر حال خانم ها خیلی با این زن مخالفند. حتی خواهرم دوشس برویک... خدای من... راستش پسر جان من نهی دونم با مادام ارلین چی کار کنم؟ مایلیم باهاش ازدواج کنم، اما توجه لازم رو به من نداره. کسی که مورده توجهشه تویی!
- لرد ویندرمر بهت اطمینان می دم لرد آگوستوس که ارتباط من با خانم ارلین کاملاً متفاوت و رسمیه. بنابراین تصور نکن که به عنوان رقیب مقابل تو هستم. مضافاً برای اینکه ایشون از من بسیار بزرگترند.
- لرد آگوستوس (می خندد) خوشحالم که این طور قاطعانه خیال من رو راحت کردی. متشکرم!
- لرد ویندرمر در ضمن امشب به اینجا میاد!
- لرد آگوستوس چه سعادتت. تو دوست ایده آلی هستی ویندرمر. تو بی نظیری! (متوجه چیزی می شود) اوه همسرت داره به اینجا میاد. بهتره هرچه زودتر به مهمونی برگردم. بازهم ممنونم!
- (صدای گامهای لرد آگوستوس که دور می شود و صدای گامهای لیدی ویندرمر که نزدیک می شود.)
- لرد ویندرمر اوضاع چطوره مارگریت؟
- لیدی ویندرمر (کمی سرد) خوبه اگه میزبان مرتب از تالار بیرون نیاد!
- لرد ویندرمر آه... داشتم بر می گشتم. لرد آگوستوس مطلبی داشت که باید به طور خصوصی به من می گفت.
- لیدی ویندرمر پس لطفاً به تالار برگرد. مهمانان جدید سراغتو می گیرن.
- لرد ویندرمر اساعه مارگریت. فقط بهم بگو مهربان تر شدی. بگو که به حرفی که امروز ظهر به من زدی عمل نخواهی کرد.

.....	لیدی ویندرمر
اگه تو به اون بی احترامی کنی، باعث خجالت و شرمساری هر دومون می شی. مارگریت زن و شوهر باید به هم اعتماد داشته باشن. این یه قانونه.	لرد ویندرمر
بله. لندن پره از زنهایی که به شوهراشون اعتماد دارن و در عوض بدبختی از سر و روشون می باره. دوست ندارم جزو اونها باشم آرتور.	لیدی ویندرمر
(صدای گامهای لرد دارلینگتون که نزدیک می شود.)	
(با فاصله- در حال نزدیک شدن) لیدی ویندرمر! لیدی ویندرمر!	لرد دارلینگتون
ازت خواهش می کنم مارگریت!	لرد ویندرمر
(نزدیک) شبتون بخیر جناب لرد. ببخشین که مزاحمتون شدم.	لرد دارلینگتون
شب بخیر لرد دارلینگتون! مزاحمتی نیست. بفرمایید.	لرد ویندرمر
راستش لیدی بادبزنتون رو انداختید. وقتی داشتید از تالار خارج می شدید افتاد. براتون آوردمش.	لرد دارلینگتون
متشکرم لرد.	لیدی ویندرمر
مارگریت این اصلا درست نیست. هر دوی ما بیرون از تالاریم. من به مهمانی بر می گردهم و توهم زودتر بیا!	لرد ویندرمر
(صدای گامهای او که دور می شود.)	
بادبزنتون خانم ویندرمر!	لرد دارلینگتون
(می گیرد) متشکرم لرد.	لیدی ویندرمر
این وظیفه من بود خانم.	لرد دارلینگتون

شما همیشه به وظایفتون اینقدر دقیق عمل می کنید؟	لیدی ویندرمر
هه! سعی خودمو می کنم!	لرد دارلینگتون
پس چرا صبح دقیقا حرفتون رو به من نزدین؟	لیدی ویندرمر
چه حرفی؟!؟	لرد دارلینگتون
یعنی به خاطر ندارین؟	لیدی ویندرمر
دقیقا خیر!	لرد دارلینگتون
منظورم در باره خانم ارلینه!	لیدی ویندرمر
آه...بله...اتفاقا همین الان که داشتم می اومدم اینجا وارد شد!	لرد دارلینگتون
وارد شد؟ یعنی بالآخره اومد؟	لیدی ویندرمر
مگه خودتون دعوتش نکردین، اون کارت داشت!	لرد دارلینگتون
راستش من اونو دعوت نکردم.همسرم با وجود مخالفت‌های شدید من این کار رو کرد.	لیدی ویندرمر
من....البته جسارت منو می بخشید لیدی ویندرمر ...ولی من اخلاق و روحیات شمارو می شناسم وتصور نمی کنم بتونید بامردی که چنین کاری در حق شما می کنه، زندگی کنید.	لرد دارلینگتون
(چند لحظه سکوت) منظورتون چیه؟	لیدی ویندرمر
خوب آگه بخواید به زندگیتون با اون ادامه بدید، نمی دونم وضع و حالتون به کجا می کشه! هر لحظه احساس خواهید کرد که بهتون دروغ می گه.حس می کنید که نگاه چشم‌اش، آهنگ صد‌اش و لمس دست‌اش،همه دروغ،ساختگی و غیر طبیعی نه.	لرد دارلینگتون
(تلخ)بله...ممکن حق با شما باشه.اما چی کار می تونم بکنم؟	لیدی ویندرمر

لرد دارلینگتون بسیار ساده س لیدی. بر خلاف همسرتون من جانم رو به شما می دم. علاقه من به شما چیز تازه ای نیست که بخوام برای اثباتش تلاش بیهوده بکنم.

لیدی ویندرمر (ندامتگر) لرد دارلینگتون! شما این جا مهمان مائید. این رفتار شما اصلا برازنده نیست.

لرد دارلینگتون حالا به طور کاملا روشن و بی پرده از احساس قلبی من آگاه شدین لیدی. همین امشب این خونه رو ترک کنید و به هیچ چیز هم اهمیتی ندید. تصمیم بگیرید لیدی. من تمام و کمال در خدمت شما هستم. باید انتخاب کنید: یا با آسودگی و فراغت بال و به میل وارادهء مطلق خودتون زندگی کنید و یا با رنج و مذلت تن به این زندگی بی شوق و جذبه بدید.

لیدی ویندرمر

لرد دارلینگتون چیزی بگید لیدی!

لیدی ویندرمر (وحشت زده و مبهوت) من.... من جرأت این کار رو ندارم.

لرد دارلینگتون (قاطع) اشتباه می کنید. در واقع زیادی سخت می گیرید لیدی. ممکنه شش ماهی رنج ببرید و برخی حرفها و تحقیرها رو تحمل کنید. اما به محض این که تبدیل شدید به «لیدی دارلینگتون» همه چیز عادی خواهد شد. الان دیگه تمام شهر لندن می دونه که دلیل و توجیه شما برای اقدام به چنین کاری، چیه! این امتیازیه که شما دارید. تقصیر به گردن مردیه که همسر عزیز و بی نقص خودش رو به خاطر یک زن بی شخصیت ترک می کنه.

لیدی ویندرمر اما ممکنه شوهرم باز پیش من برگرده. به زندگیش!

لرد دارلینگتون واقعا به نظر شما این بازگشت ارزشی داره؟! هه! شاید تصور من در باره شما هم اشتباه بوده. ظاهراً مثل تمام زن ها کم عقل و ترسو هستید!

لیدی ویندرمر این طور حرف نزن لرد!

لرد دارلینگتون (نادم) معذرت می خوام لیدی!

لیدی ویندرمر به من قدری فرصت بده. الان نمی تونم جوابی به تو بدم.

لرد دارلینگتون من همین الان جواب می خوام!

لیدی ویندرمر (تند) اگه الان بخوام به شما جواب بدم، جوابم منفیه!

لرد دارلینگتون (سکوت-چند تک گام می زند) هر چند با این جواب قلب منو شکستین اما.....اما شاید بسیار کم و محدود بتونم صبوری کنم. فقط تا فردا که از انگلستان خواهم رفت! من به تالار بر میگردم لیدی. به حرفام خوب فکر کنید!

(صدای گامهای لرد دارلینگتون که دور می شود)

لیدی ویندرمر (زیرلب)....خدایا! چه تنهایی هولناکی...من چی کار باید بکنم؟ چی کار باید بکنم؟!

(موزیک؛ در فروکش موسیقی، اتاق پذیرایی- مانند صحنه اول-را داریم-صدای کاغذ و قلم-لیدی ویندرمر از پشت میز برمی خیزد-قلم را روی میز می گذارد)

لیدی ویندرمر (باخود)خوب اینم از این....تموم شد!دیگه غیر ممکنه این جا بمونم! هه!امشب مردی که منو از صمیم قلب دوست داره، زندگی خودشو نثار من می کرد.اما من ریش کردم، چه کار احمقانه ای! حماقتی بالاتر از این نمی شه.اونم زمانی که شوهرم همه تلاش خودشو می کنه تا منو بدنام وبی ارزش بکنه....توی مهمونی با اون زن گرم گرفته و بی محابا باهاش می گه و می خنده....خدای من!خدای من الان تمام مهمانها به من می خندن! جشن تولد من شده بهانه ای برای....آه....بهتره فکرشو نکنم.دیگه همه چی تموم شد.آقای ویندرمر، شما هم می تونید همچنان دور از چشم من با خانم ارلین توی مهتابی خلوت کنید و براش چکهای گرانقیمت معتبر بکشید.اهمیتی نداره.

(صدای چند گام-او مشغول آماده شدن است.) آرتور هرگز منو نشناخته ولی وقتی این نامه رو بخونه، اونوقت دقیقتر منو می شناسه. حالا اون آزاده که هر طور میل داره زندگی کنه. من فقط بند اسارت خودمو با این نامه پاره می کنم. آره..... شما مشغول باشیدجناب لرد آرتور ویندرمر... مهمانی گرمیه؛ اینطور نیست؟! مشغول باشید!

(صدای گامهای لیدی ویندرمر-به در نزدیکتر می شود.)

(بلند) حالا دیگه بیا تو پارکر. من کارم تموم شد!

(صدای باز شدن در-پارکر وارد می شود.)

پارکر	در خدمتگزاری حاضرم خانم!
لیدی ویندرمر	خیلی خوب دیگه پارکر. من میرم. همین الان این اتاقو مریتز کن و اون نامه رو طوری روی میز بذار که دیده بشه، این از مهمانی تالار مهمتره. کارتو که کردی می تونی بری.
پارکر	اطاعت خانم!
لیدی ویندرمر	من دیگه می رم. در ضمن نامه برای آقااست.
پارکر	خودم متوجه شدم خانم.
لیدی ویندرمر	خداحافظ!
پارکر	به سلامت لیدی.

(صدای گامهای لیدی ویندرمر-صدای بسته شدن در- سپس صدای گامهای که با غرولندی نامفهوم، زیر لب مشغول کار می شود-چند لحظه ای به همین منوال- سپس چند ضربه به در می خورد و در بدون تأمل باز می شود- خانم ارلین شتابان وارد می شود.)

خانم ارلین (بلند-محکم) پارکر! اوه پارکر!

پارکر در خدمتم خانم ارلین. شما این جا چیکار می کنید؟ چرا تالار رو ترک کردین؟ مهمانی هنوز تمام نشده خانم.

خانم ارلین (نزدیک می شود) می دونم پارکر. می دونم.... من دنبال لیدی ویندرمر می گردم.

پارکر ایشون رفتند.

خانم ارلین رفتند؟!

پارکر بله خانم!

خانم ارلین یعنی از خونه بیرون رفتن؟

پارکر بله خانم!

خانم ارلین اونم در شرایطی که مهمانی هنوز تمام نشده!!

پارکر بله خانم ایشون رفتن و به من فرمودن اینجا رو مرتب کنم و نامه رو طوری که خوب دیده بشه برای جناب لرد روی میز بذارم.

خانم ارلین منظورت همون نامه س؟!

پارکر البته خانم!

خانم ارلین بسیار خوب. تو... تو کارتو تموم کردی؟

پارکر کاری رو که خانم فرموده بودن بله.

خانم ارلین پس برگرد به تالار که به کمکت خیلی احتیاج دارن. منم این جا منتظر می مونم.

پارکر هر طور میلتونه خانم ارلین. البته به خاطر اینکه آقا فرمودن شما این جا برای هر کاری آزادید.

(صدای گامهای پارکر که دور می شود- صدای بازوبسته شدن در- متعاقب آن صدای گامهای عجول خانم ارلین که به طرف میز می رود و نامه را بر می دارد و باز می کند- چند لحظه ای با زمزمه هایی گنگ آنرا می خواند.)

(از خواندن باز می ایستد- صدای کاغذ) نه! این غیر ممکنه! اون رفته و یه نامه برای شوهرش نوشته! خدای من! مصائب و بدبختی های زندگی من نباید این طوری تکرار بشن. آه..... آیا واقعا اون قضایای غم انگیز تکرار می شن؟! عیناً همون کلماتی که خودم بیست سال پیش به پدرش نوشتم... این دردناکه! اون نباید مثل من بدبخت بشه.

خانم ارلین

(صدای بازوبسته شدن در- لرد ویندرمر وارد می شود- صدای گامها)

(در حال نزدیک شدن) پارکر به من گفت که اینجا یید. او مدم بینم مشکلی وجود داره یانه؟

لرد ویندرمر

(سعی می کند به خود مسلط باشد) چه مشکلی؟!

خانم ارلین

خوب منظورم در بر خورد با همسرمه. اونم اینجا.

لرد ویندرمر

(نامه را توی دستش تا می کند) نه نه... هیچ مشکلی پیش نیومد!

خانم ارلین

مارگریت کجاست؟

لرد ویندرمر

خیلی خسته بود و سرش درد می کرد. رفت بخوابه.

خانم ارلین

(صدای افتادن کاغذ از دست ارلین)

(خم می شود و کاغذ را بر می دارد) این کاغذ از دستتون افتاد، بفرمایین!

لرد ویندرمر

(سریع می گیرد) اوه بله.

خانم ارلین

لرد ویندرمر

اما صبر کنید. این خط مارگریت نیست؟

خانم ارلین

(در حال تا کردن مجدد کاغذ) چرا... چرا... برای من آدرسی نوشته که باید هرچه سریع تر به اونجا برم. خواهش می کنم آگه ممکنه بفرمایید تا کالسکه منو حاضر کن!

لرد ویندرمر

البته!.... چشم.... همین الان!

خانم ارلین

متشکرم!

(صدای گامهای لرد ویندرمر که دور می شود- صدای بازو

بسته شدن در.)

خانم ارلین

(با خود) وای.... من چیکار باید بکنم؟ چی کار می تونم بکنم؟! مضحکه! امشب عواطف و احساساتی توی وجودم لونه کردن که پیش از این هیچوقت، تجربه شون نکرده بودم. دختر نباید به سرنوشت مادرش دچار بشه. حتا تصورشم وحشتناکه. برای نجات دادنش چی کار باید بکنم؟ یک لحظه تاخیر ممکنه زندگیشو تباه کنه. هیچ کس بهتر از من این حقیقت رو درک نمی کنه چون مثل من تجربه اش نکرده. ویندرمر باید امشب از خونه بیرون بره. به هر ترتیبی شده باید این کار رو انجام داد.... بله.... لرد آگوستوس! باید از اون بخوام! حتما این کار رو برای من انجام می ده. بالاخره یه طوری باید لطفشو ثابت کنه. باید ازش بخوام که ویندرمر رو امشب به کلوپ با خودشون ببره و تمام شبو، اونجا نگهش داره.... بله.... حتا آگه لازم شد که بهش قول ازدواج بدم.... باید دخترمو نجات بدم.... باید عجله کنم....

(صدای گامها- بازو بسته شدن در- موزیک؛ سپس: اتاقی

در منزل لرد دارلینگتون- صدای خفیف تیک تاک ساعت

درزمینه- لیدی ویندرمر قدم زنان باخود نجوا دارد.)

لیدی ویندرمر

آه... چرا لرد دارلینگتون نیومد؟! این انتظار منو می کشه! لابد آرتور تا حالا نامهء منو خونده.... آه.... آگه واقعا علاقه و توجهی به من داشت، می اومد دنبالم و به زور منو

از خونهء دارلینگتون می برد... نه اون دیگه تباه شده... این زن کثیف اونو اثر خودش کرده... (لحظه ای می ایستد) وای! عجب دیونگی کردم که به اینجا اومدم... آخه چی کار باید می کردم؟! اصلاً نمی دونم کدوم بهتره... این که خودمو در کنار مردی قرار بدم که از صمیم قلب دوستم داره ویا اینکه در قید ازدواج مردی بمونم که تو خونهء خودم بهم اهانت می کنه و حقیر و خامم می کنه... اما از کجا معلوم که لرد دارلینگتون هم منو تا ابد دوست داشته باشه؟! مگه من براش چی دارم؟!... آره باید از اینجا برم... اما... اما نه... من دیگه نمی تونم برگردم. با اون نامه ای که به آرتور نوشتم دیگه نمی تونم به خونه برگردم. درسته! لرد دارلینگتون فردا از انگلستان می ره؛ منم همراهش می رم. همین. راه دومی وجود نداره.

(مکث-صدای گامها-همچنان تیک تاک ساعت)

نه نه. بر می گردم پیش آرتور. بذار هر کاری که می خواد باهام بکنه. نمی تونم این جا بمونم.

(صدای گامهای مصمم تر-صدای بازو بسته شدن در-
خانم ارلین وارد می شود.)

خانم ارلین (در حال نزدیک شدن) لیدی ویندرمر. خوشحالم که به موقع رسیدم و پیداتون کردم.

لیدی ویندرمر (سرد) شما این جا چی کار می کنید؟

خانم ارلین (نزدیک) شما باید فوری به خانهء شوهرتون برگردید.

لیدی ویندرمر باید؟!

خانم ارلین بله! باید! حتی یک لحظه هم تاخیر نکنید. لرد دارلینگتون هر لحظه ممکنه برسه. فوراً این خونه رو ترک کنید. کالسکه من در اولین پیچ منتظر مونه.

لیدی ویندرمر
نیازی به توصیه شما نبود. من خودم اساعه تصمیم گرفته بودم که به خونه برگردم؛ اما حالا که دوباره چشمم به شما افتاد، احساس کردم که به هیچ قیمتی نمی تونم با آرتور زیر یک سقف زندگی کنم. حالا می دونم چرا اومدید اینجا. شوهرم شما رو فرستاده با اون حيله ها و افسون های خاص خودتون، منو برگردونید.

خانم ارلین
شما نباید این طور فکر کنید.

لیدی ویندرمر
خانم ارلین، برگردید. اون مال شماست. دیگه تعلقى به من نداره. فکر کنم از رسوایی ترسیده باشه که شما رو فرستاده اینجا. مردها موجودات ترسو و سستی ان! اما شوهر من باید رسوایی رو به جون بخره. این نتیجه طبیعی کار خودشه!

خانم ارلین
نه... نه... این طور نیست.

لیدی ویندرمر
چرا همین طوره.

خانم ارلین
ولی شما دارید اشتباه می کنید خانم. شوهرتون اصلا نمی دونه که شما اینجا هستید. اون فکر می کنه که الان تو اتاقتون مشغول استراحتید. اون کاغذ جنون آمیز شما رو نخونده.

لیدی ویندرمر
نخونده؟!!

خانم ارلین
هیچ اطلاعاتی ازش نداره.

لیدی ویندرمر
شما متوانقدر ساده و ابله فرض کردید؟!!

خانم ارلین
این عین حقیقته!

لیدی ویندرمر
اگه این طوره، کی به شما اطلاع داده که من اینجا؟! کی بهتون اطلاع داده.

خانم ارلین
شوهرتون نامه رو ندیده. من خودم مطلع شدم. من اونو دیدم، بازش کردم و خوندمش!

لیدی ویندرمر چی؟! کاغذی رو که به شوهرم نوشته بودم، باز کردید؟ چطور همچین جرأتی به خودتون دادین؟

خانم ارلین به خاطر نجات شما، هرکاری می کنم. (صدای کاغذی که از کیف در می آورد.) اینهاش. اینم نامه شما! لرد ویندرمر اصلاً اونو نخونده. هرگز نخواهد خوند. (صدای گامهای خانم ارلین که کمی دورتر می شود.) این کاغذ باید سوزانده بشه. (کاغذ را در آتش می اندازد.) ای کاش هرگز نوشته نشده بود.

لیدی ویندرمر چرا فکر می کنید من حرفهای شمارو باور می کنم؟
خانم ارلین (دوباره نزدیک می شود.) هر طور می خواین فکر کنید و هرچی که دوست دارید علیه من بگویید. اما فوراً برگردید. پیش شوهری که شمارو دست داره.

لیدی ویندرمر اون منو دوست نداره.

خانم ارلین اون شمارو دوست داره و شما هم اونو! اینو مطمئنم!

لیدی ویندرمر اون اصلاً بویی از عشق نبرده. اینو شما بهتر از هرکس می دونید. چون باعث بدبختی من شمایید.

خانم ارلین لیدی ویندرمر لیدی ویندرمر این حرفهای وحشت آور چیه که می زنید؟ این غیر عادلانه س. به خواهش من گوش کنید. استدعا دارم پیش شوهرتون، به زندگیتون برگردید. من بهتون قول می دم که دیگه به هیچ عنوان، ارتباطی با اون نداشته باشم و اونو نبینم... هرچند که سوگند می خورم ارتباط ما به علت های دیگه و به شکل دیگه بوده؛ اما با این حال قول می دم؛ پولی که اون به من می داد از روی مهر و عاطفه نبود..... شما که نمی دونید..... از روی انزجار بود. بخاطر نفوذی که من داشتم.....

لیدی ویندرمر پس تصدیق می کنید که روی آرتور نفوذ داشتید؟

خانم ارلین بله. ولی دقیقاً به خاطر عشق و علاقه شدید به شما تحت نفوذ من قرار گرفته بود.

لیدی ویندرمر (با پوزخند) چقدر جالب!

خانم ارلین حرفمو باور کنید! چون عین حقیقته. اون شمارو دوست داره و همهء تلاشش به خاطر اینه که شما رو از بدنامی نجات بده.

لیدی ویندرمر این کاری که اون می کنه برای من بدنامی آورده.

خانم ارلین لیدی ویندرمر..... بس کنید....دیگه کافیه! از اینجا برید!

لیدی ویندرمر (برافروخته) چرا گستاخی می کنید خانم؟

خانم ارلین (نرم تر) خواهش می کنم خانم.... برید. عشق شوهر شما بسیار خالصه. اون شمارو می پرسته. اون خیانتی به شما نکرده. آگه من می دونستم که حضور من در زندگی شما ممکنه باعثه ایجاد چنین سوءظنی بشه، هرگز این کار رو نمی کردم. هرگز!

لیدی ویندرمر احساس می کنم خیلی دوست دارید که شما رو آدمی با عاطفه بشناسم. نه؟

خانم ارلین شما هنوز معنی سقوط، بد نامی و رسوایی رو نمی دونید. این همون بلائیه که آگه به زندگی تون پشت کنید، دامنگیرتون خواهد شد. شما نمی دونید چه مصیبت بزرگیه که آدم بیینه، همهء درها به روش بسته س. من زندگی خودمو همین جوری تباه کردم و دوست ندارم شما چنین کاری بکنید. شما بچه دارید..... اون ممکنه الان شمارو بخواد. خداوند این بچه رو به شما داده تا از مهر و محبت خودتون سیرابش کنید. به خاطر بچتون، به خاطر شوهرتون، به خاطر زندگی تون برگردید! لیدی ویندرمر برگردید! تا دیر نشده برگردید!

(لیدی ویندرمر می گیرد-آرام و درخود.)

گریه نکنید خانم! فقط عجله کنید. به خاطر خودتون می گم. من نگران زندگیتونم. آرتور هنوز از هیچی خبر نداره.....پس عجله کنید!

(تداوم گریه-لیدی ویندرمر گریه اش را فرو می خورد.)

(با تهماندهء هق هقی در گلو) منو..... منو به خونه ببر! منو به خونه ببر!

لیدی ویندرمر

بسیار خوب. بریم....

خانم ارلین

(صدای گامها- آنها مهیای رفتن می شوند.)

عجله کنید!

(ناگهان می ایستد- سکوت می کند) صبر کنید! می شنوید؟

لیدی ویندرمر

چیو؟

خانم ارلین

هیس!

لیدی ویندرمر

(صدای مبهم صحبت چند نفر باهم از بیرون به گوش

می رسد.)

اوه بله..... مثل اینکه عده ای دارن میان اینجا.

خانم ارلین

من حتی صدای آرتور رو می شنوم....(عصبی- نامتعالدل) تو گفتی اون چیزی نی

لیدی ویندرمر

دونه... تو گفتی که نی دونه!

خونسرد باشید لیدی ویندرمر. من اومدم که شمارو نجات بدم و این کار رو می کنم.

خانم ارلین

به هر قیمتی که شده....

(بلندتر) اونا دارن میان!

لیدی ویندرمر

سریع برید پشت اون پرده! در اولین فرصت هم از پنجره خارج بشید. پیدا کردن

خانم ارلین

کالسکه م زیاد سخت نیست.

(صدای نامرتب گامها- همهء بیرون نزدیک تر شده.)

(همچنان باخنده) بهیچوجه... بهیچوجه... اما خوب من از طرفدارانش نیستم.	لرد دارلینگتون
اون یه طرفدار داره و همین کافیه!	لرد آگوستوس
که اونهم شما یید!	لرد دارلینگتون
البته!... ما زبان هم رو به خوبی می فهمیم. این خیلی مهمه که انسان توی زندگیش با زنی برخورد کنه که اونو بشناسه و زبانشو بفهمه. خانم ارلین در صورت ازدواج با من آینده خوبی خواهد داشت.	لرد آگوستوس
بسیار خوب... بسیار خوب... بنشینید آقایون.	لرد دارلینگتون
ولی من که گفتم.....	لرد ویندرمر
به هرحال مدتی کنار ما باش!	لرد دارلینگتون
بنشین پسر جان! بنشین!	لرد آگوستوس
(صدای گامها که با خنده های کمرنگ آمیخته است- می نشینند.)	
راستش برای من جالبه که لرد دارلینگتون چطوری می تونه انقدر با مقولهء مهم و پرارزشی مثل عشق، با تمسخر و شوخی برخورد کنه؟	
(باخنده ای کمرنگ) شاید به خاطر اینکه همهء ما به نوعی خطا کاریم. با این همه خطا و پستی، خیلی خنده داره که آدم بخواد به همه چیز جدی برخورد کنه!	لرد دارلینگتون
نه با همه چیز! به هرحال بعضی چیزها اهمیت بیشتری دارند!	لرد آگوستوس
(کمی جدیتر) اهمیتو برای هر چیز خودمون می سازیم. واقعیت اینکه که همون در منجلا ب غوطه وریم. کم یا زیاد... منتهی بعضی از ما چشم به ستارگان دوختن و دوست دارن با امید بیشتری زندگی کنن... حتا اگر شده با یک امید و باور ساختگی!	لرد دارلینگتون

- لرد آگوستوس اوه....دیدى؟...دیدى پسر جان؟(مى خندد) لرد دارلینگتون شاعر مسلک شده....به نظر من این نتیجه طبیعى عشقه....اعتراف کن لرد! اعتراف کن!
- لرد دارلینگتون (سیگاری روشن مى کند.)هرچى دوست داری بخند اما زنى که برای من حس احترام و محبت رو برانگیخته آزاد نیست.یا لااقل خودش فکر مى کنه که آزاد نیست.
- لرد آگوستوس ولى به هر حال این حس و داری و دیگه نهى تونى باهاش شوخى کنى.
- لرد دارلینگتون من هر لحظه که اراده کنم این حس خودم رو هم تمسخر مى کنم لرد آگوستوس!
- لرد آگوستوس اطمینان دارم که این طور نیست.
- لرد دارلینگتون ولى مى تونه که این طور باشه! به خاطر اینکه متأسفانه اون زن منو دوست نداره؛ هرچند زن بسیار خوبیه.یعنى در واقع تنها زنى که من قابل ستایش مى دونم.این زن بسیار با شخصیت و البته کمى متعجبم.شاید بشه گفت، هرچى رو که مردها این روزها از دست دادن اون داره.
- لرد آگوستوس بسیار کنجکاو شدم بدونم این کیه؟ به نظر تو جالب نیست لرد ویندرمر؟! لرد ویندرمر (به خود مى آید)اوه بله.....بله.....البته.....
- لرد آگوستوس چرا اینقدر ساکتى پسر جان؟ لرد ویندرمر علت خاصی نداره لرد.
- لرد آگوستوس تو دوست نداری بدونى این زن مورد نظر دارلینگتون کیه؟ لرد ویندرمر چرا، چرا.....
- لرد دارلینگتون ولى متأسفانه من نهى تونم اونو معرفی کنم.مخصوصا که دیگه امیدى به وصالش ندارم.
- لرد آگوستوس اوه....خواهش مى کنم لرد دارلینگتون....ما دوستان شما هستیم....

- لرد دارلینگتون البته. ولی بعضی چیزهارو به دوستان هم نباید گفت! (می خندد)
- لرد آگوستوس این طوری می خوانی به من ثابت کنید که یک احمقم، نه؟
- لرد دارلینگتون چرا این حرف رو می زنی لرد آگوستوس؟ من چنین چیزی گفتم؟
- لرد آگوستوس نه! اما شما دقیقا می دونید که من به کی علاقه دارم و چه جوریم. حتا کوچکترین جزئیاتشو بهتون گفتم؛ در حالی که شما عقیده دارید بعضی چیزها رو به دوستان هم نباید گفت!
- (لرد دارلینگتون می خندد-لرد ویندرمر به نرمی اورا همراهی می کند.)
- لرد دارلینگتون بگذریم جناب لرد!
- لرد آگوستوس به هر حال من معتقدم اگر مردی، زنی رو واقعا دوست داشته باشه؛ هیچ کس دیگری رو نمی بینه. این حس آدمو به کلی تغییر می ده و منقلب می کنه. من اینو تجربه کردم.
- لرد دارلینگتون کاملا موافقم..... این تجربه رو من هم کردم. عشق آدمو، اخلاقی، مُزه و ستودنی می کنه. شاید بشه گفت همه خصائلی رو که آدمها در پی اش هستن تا بوسیلهء اونها خودشو بی عیب، درستکار و وارسته نشون بدن، عشق به آدمی می ده. با این حرفتون کاملا موافقم جناب لرد..... و البته اینو هم بگم که به هیچ عنوان، فردی که چنین قیودی رو در درون خودش نمی کنه. نمی تونه ادعای عشق بکنه.....
- لرد ویندرمر دقیقا لرد دارلینگتون. خوشحالم که چنین عقیده و احساسی دارید.
- لرد دارلینگتون این باور قلبی منه..... متوجه صحبت ها من شدید لرد آگوستوس؟
- لرد آگوستوس
- لرد دارلینگتون با شما لرد آگوستوس! به چی این طوری خیره شدید؟

لرد آگوستوس ها؟ بله.....بله.....حرفاتونو شنیدم.....اما.....اما....

لرد دارلینگتون اما چی جناب لرد؟

لرد آگوستوس اما داشتم فکر می کردم که.....

لرد دارلینگتون که چی؟

لرد آگوستوس که هیچ چیز برای شما جدی نیست. حتی عقاید خودتون!

لرد دارلینگتون (کمی بر خورده) متوجه منظورتون نمی شم!

لرد آگوستوس یک مرد مجرد عاشق؛ که چنین عقیده ای داره، چرا باید زنی در خانه اش رفت و آمد کنه؟!

لرد دارلینگتون بله؟ شما هیچ متوجه حرفتون هستین لرد آگوستوس؟!

لرد آگوستوس این طور فکر می کنم.

لرد دارلینگتون فکر نمی کنید این جوروی به من دارید توهین می کنید؟

لرد آگوستوس به نظر من، عقایدی ارزشمندن، که پشتشون ((عمل)) وجود داشته باشه.

لرد دارلینگتون (با عصبیتی فرو خورده) جناب لرد آگوستوس، لطفا حرفتونو بی محابا بزنید. دوست ندارم مغزمو برای چنین فعالیت هایی به زحمت بندازم.

لرد آگوستوس به نظر من، حضور اون بادبزن زنانه در گوشه اتاقتون، تنها حرف منو تأیید می کنه.

لرد دارلینگتون باد بزن؟!!

لرد ویندرمر چی....کدوم بادبزن؟!!

لرد آگوستوس اوناهاش پسر جان...نمی بینی؟

لرد ویندرمر (مبهوت).....

اون...اون بادبزین....	لرد دارلینگتون
خداوندا....	لرد ویندرمر
(صدای گامهای عجول لرد ویندرمر که به طرف بادبزین رفته، آن را برمی دارد.)	
می بینید، حرف من صحت داره!	لرد آگوستوس
اصلا این طور نیست. دیگه بس کنید.	لرد دارلینگتون
لرد دارلینگتون! (نزدیک می شود)	لرد ویندرمر
بله؟	لرد دارلینگتون
بادبزین زن من این جا چی کار می کنه؟ زود بگو!	لرد ویندرمر
.....	لرد دارلینگتون
جواب بده!	لرد ویندرمر
(دستپاچه) بادبزین زن تو؟!	لرد دارلینگتون
بله همین بادبزنی که اسم زن من روش نوشته شده. ایناهاش!	لرد ویندرمر
باور نکردنی! چه فضاحتی!	لرد آگوستوس
تو ساکت باش لرد آگوستوس!	لرد ویندرمر
من....من نهی دونم اون بادبزین اینجا چی کار می کنه!.....اینو باور کن!	لرد دارلینگتون
خوب می دونی چون این جا خونهء تونه....زود باش توضیح بده احمق!	لرد ویندرمر
(زیرلب و با خود) یعنی....یعنی اون الان اینجاست؟ به خاطر پیشنهاد من؟	لرد دارلینگتون

لرد ویندرمر بلند تر بگو تا منم بشنوم. فقط امید وارم حرفات قانع کننده باشه.

لرد دارلینگتون گفتم که نی دونم!

لرد ویندرمر باید حدس می زنی که چه خائنی رو در ردیف دوستانم قرار دادم.

لرد آگوستوس آروم باش لرد ویندرمر!

لرد ویندرمر (بی اعتناء) من همین الان خونه تو رو می گردهم وای به حالت آگه زن من اینجا باشه....می فهی؟

(صدای گامها)

لرد دارلینگتون من....من به تو اجازه نی دم چنین کاری بکنی!

لرد ویندرمر (می ایستد-با کمی فاصله) مردک رذل....این کار رو می کنم و دلم می خواد بدونم چطور جلومو می گیری؟

(لرد ویندرمر در اطاق را باز می کند)

از این اتاق شروع می کند...

(ناگهان کلام در هانش می خشکد-گویی متوجه چیزی شده-همزمان صدای گامهای ارلین که از همان اتاق خارج می شود)

لرد آگوستوس ها....خدای من.....خا.....خانم ارلین!

خانم ارلین این منم لرد ویندرمر!

لرد ویندرمر تو؟!!

لرد دارلینگتون نی فهمم!

خانم ارلین من....من امشب وقتی از خونهء شما اومدم، بادبزن خانومتو اشتباهی باخودم
آورددم....از این بابت متأسفم!

لرد ویندرمر (فرو خورده) این طوری می خواستی همه چیز رو از نو بسازی؟

خانم ارلین آروم باشید جناب لرد!

لرد ویندرمر تو مایه شرمی!

(صدای گامهای لرد ویندرمر-صدای بازو بسته شدن در-

لرد ویندرمر خارج می شود- موزیک:.....)

(اتاق نشیمن خانهء لرد ویندرمر-صدای گامهای نا منظم

لیدی ویندرمر که در حال واگویه باخود است.)

لیدی ویندرمر (با خود) چطور بهش بگم؟...نه نهی تو نم حتی فکر گفتنش هم منو می کشه....نهی
دونم بعد از اومدم تو خونه لرد دارلینگتون چه اتفاقی افتاده....وای خدای من دارم
دیونه می شم....نکنه ارلین همه چیزو صریحا بهشون گفته باشه؟....وای بادبزنم رو
بگو! اونو چطوری می شه توجیح کرد؟ اگه آرتور بفهمه چی کار می کنه؟ محاله منو
بیخشه....اینو می دونم....چقدر زندگی هولناکه! (زنگ می زند) بهتر ببینم اوضاع خونه
از چه قراره؟....شاید پارکر بتونه کمی آرامم کنه....

(صدای بازو بسته شدن در-پارکر وارد می شود)

پارکر بله خانم؟ چه فرمایشی دارید؟

لیدی ویندرمر پارکر حواست و خوب جمع کن و به سوالات من جواب بده!

پارکر	بفرمایید!
لیدی ویندرمر	دیشب فهمیدی لرد ویندرمر چه ساعتی به خونه برگشت؟
پارکر	حدوداً ۵ صبح خانم.
لیدی ویندرمر	۵ صبح؟! امروز در اتاق من رو زدن؟
پارکر	بله خانم. حدوداً ۹/۵ پشت در اتاقتون اومدن و آهسته در زدن. من به ایشون گفتم که شما هنوز از خواب بیدار نشدید.
لیدی ویندرمر	چیزی هم گفتن؟
پارکر	بله فکر می کنم یه چیزایی راجع به بادبزن شما گفتن..... اما من درست نفهمیدم.... بینم خانم مگه بادبزنون گم شده؟.... آقای ویندرمر می گفتن ما هرچه گشتیم نبود.... یعنی درست متوجه نشدم قضیه چیه؟! اهمیتی نداره..... می تونی بری....دیگه کاری ندارم.
پارکر	چشم لیدی ویندرمراطاعت...

(صدای گامهای پارکر-صدای بازوبسته شدن در)

لیدی ویندرمر	همونطور که حدس می زدم، انگار بهش گفته...هه...بعضی وقتها بدون هیچ فکر و قصد قبلی دست به یه فداکاری می زنه، اما همین که متوجه می شه ماجرا چقدر به ضرر خودش تموم بشه، بلافاصله از تصمیم خودش بر می گرده. حالا این زنک زندگی خودشو به رسوایی من ترجیح بده و خودشو تباه کنه؟ مسخره است! من تو خووه خودم رسواش نکردم، اما اون تو خونهء یکی دیگه و توی یک جمع برای من فضاحت و رسوایی به بار آورده.... این برای من درس خوبی می شه....(مکث) به شرطی که فرصت استفاده از این درس برام باشه. اوه....من دیگه تباه شدم....تازه.... اگه
--------------	--

خانم ارلین بهش نگفته باشه، مجبورم خودم اعتراف کنم. چیکار باید بکنم؟.... چیکار باید بکنم؟.....ظاهرا هر کاری توی زندگی یک مصیبت بزرگه!

(صدای بازوبسته شدن در-لرد ویندرمر وارد می شود.)

(زیر لب)خدای من کمک کن!

لرد ویندرمر (در حال نزدیک شدن)سلام مارگریت!حالت چطوره؟

لیدی ویندرمر (سعی می کند به خود مسلط باشد)!....متشکرم آرتور!

لرد ویندرمر (نزدیک) چرا اینقدر رنگت پریده؟

لیدی ویندرمر راستش....!.....دیشب خیلی بد خوابیدم.

لرد ویندرمر از این بابت متاسفم. دیشب خیلی دیر به خونه برگشتم....تقریبا نزدیکهای

صبح....برای همین نخواستم تورو از خواب بیدار کنم....(متعجب ناگهانی)تو...تو گریه می کنی مارگریت؟

لیدی ویندرمر (به آرامی می گیرد).....

لرد ویندرمر آخه برای چی؟....چی شده؟

لیدی ویندرمر بله آرتور....گریه می کنم...می خوام چیزی بهت بگم.

لرد ویندرمر اوه تو مثل اینکه حالت خوب نیست.شاید خستگی این چند روز گذشته انقدر اذیت

کرده....اصلا بهتره چند روزی بریم بیرون شهر....تو این فصل چرا ما باید توی لندن بمونیم ها؟....چطوره؟ می تونیم با قطار سه و چهل دقیقه حرکت کنیم. کافیه یه تلگراف به یکی از دوستانم بزنم...

لیدی ویندرمر آره آرتور....آره.....همین امروز بریم.....هرچند....آخ....نه....من امروز نمی تونم

پیام....قبل از رفتن باید حتما یکی رو که نسبت به من خوبی کرده، ببینم.

خوبی؟!	لرد ویندرمر
از خوبی هم بالاتر.....نهی دونم چی بگم.(مکث) آرتور من موضوع رو به تو می گم، ولی ازت می خوام منو مثل سابق دوست داشته باشی.	لیدی ویندرمر
تو چت شده مارگریت؟! نکنه داری درباره اون زنه پست که دیشب به اینجا اومده بود حرف می زنی....امیدوار بودم که از خیال اون زنه بیرون اومده باشی.....	لرد ویندرمر
حالا می فهمم که مرتکب چه کار احمقانه ای شدم.	لیدی ویندرمر
من خیلی ممنونم که دیشب حضورشو تحمل کردی و رسوایی به نیاوردی ولی دیگه همه چیز تموم شده و لازم نیست درباره اون حرفی بزنیم.	لرد ویندرمر
(لحظه ای سکوت) چرا؟ مگه چی شده!!؟	لیدی ویندرمر
(نفس عمیقی می کشد) مارگریت من خیال می کردم خانم ارلین زنی که در حقش ظلم شده یا اگر هم مرتکب گناهی شده باشه، گناهاش انقدر مهم و پررنگ نبوده که بخوان این طوری ظالمانه باهاش برخورد کنن.....آره....خیال کردم قصد داره خودشو و زندگی شو اصلاح کنه و مقام ومنزلی رو که در اثر یه خطا از دست داده، دوباره به دست بیاره و زندگی آبرومند و معقولی برای خودش درست بکنه....من به حرفهای اون اعتماد کرده بودم اما حالا می فهمم که دچار چه خطای بزرگی شده بودم...این خانم، ظاهرا زنی غیر قابل اصلاحه!	لرد ویندرمر
(سریع) آرتور....آرتور....درباره هیچ زنی این طوری قاطع و تند حرف نزن.تو نباید مردمو به دوستهء خوب و بد تقسیم کنی و تصور کنی که کاملا باهم متفاوتند. من تصور نمی کنم خانم ارلین زن بدی باشه.....به عکس اونو خیلی هم خوب می دونم.	لیدی ویندرمر
چی؟! تو....تو چطور یه شبه عوض شدی؟ دختر جان این زن بدتر و فاسدتر از اونه که تو تصور می کنی و بهت این قولو میدم که دیگه در این زندگی جایی نداره....دیگه لازم نیست حتا روشو ببینی!	لرد ویندرمر

لیدی ویندرمر ولی من می خوام اونو ببینم... مایلم بیاد اینجا!

لرد ویندرمر من اصلا نمی فهمم... چرا چنین چیزی رو از من می خوای؟

لیدی ویندرمر این زن یه بار به دعوت تو به این خونه اومد و حالا می خوام به عنوان مهمان من بیاد.....

لرد ویندرمر کاش هرگز به این جا نیامده بود.

لیدی ویندرمر خواهش می کنم آرتور.

لرد ویندرمر مارگریت آگه بدونی این زن دیشب؛ بعد از ترک منزل ما به کجا رفته، یقین دارم که چنین خواهشی از من نمی کنی.... واقعا کارش شرم آور و وقیحانه بود.

لیدی ویندرمر آرتور... آرتور... من بیشتر از نمی تونم تحمل کنم... باید یه چیزی رو درباره دیشب بهت بگم... من.....

(صدای چند ضربه به در، کلام در دهان لیدی ویندرمر می خشکاند)

(بلند) بله؟

(صدای بازو بسته شدن در- پارکروارد می شود)

لرد ویندرمر چی شده پارکر؟

پارکر قربان خانم ارلین اومدن... ظاهرا بادبزن لیدی ویندرمر رو با خودشون آوردن. چون دیشب اشتباهی با خودشون برده بودن... بفرمایید!

(صدای گامهایش که پیشتر می آید)

روش هم کارتی برای خانم گذاشتن!

لیدی ویندرمر بده ش به من پارکر! (می گیرد) از خانم ارلین خواهش کن بیان بالا! بهشون بگو که از دیدنشون بسیار خوشحال خواهیم شد.

پارکر چشم خانم! اساعه!

(صدای گامهای پارکر-بازو بسته شدن در)

لرد ویندرمر تو چی کار داری می کنی مارگریت؟

لیدی ویندرمر مطمئنم که اون می خواد منو ملاقات کنه....منم همین طور!

لرد ویندرمر مارگریت ازت خواهش می کنم عاقل باش. این زن بسیار خطرناکه! تو نمی دونی چیکار داری می کنی!

لیدی ویندرمر کاملاً می دونم آرتور!.....باور کن هیچ عیبی نداره....اتفاقی هم نمی افته....

لرد ویندرمر اما لازمه قبل از تو من اونو ببینم..

لیدی ویندرمر این کار چه ضرورتی داره؟!

(صدای باز شدن در)

پارکر (از کنار در) خانم ارلین!

(صدای گامهای ارلین که داخل می شود-صدای بسته

شدن در-ارلین نزدیک می شود.)

خانم ارلین لیدی ویندرمر حالتون چگونه؟ جناب لرد ویندرمر حال شما چگونه؟

لیدی ویندرمر سپاس گزارم خانم. خوش آمدید.

لرد ویندرمر اوم.

خانم ارلین
خیلی متأسفم که دیشب بادبزن شما رو اشتباها با خودم بردم.... الان از اینجا رد می شدم لازم دونستم که خودم خدمت برسیم و بادبزنو به شما برگردونم و حضوراً عذر خواهی کنم.... و البته ازتون خداحافظی کنم.

لیدی ویندرمر
خداحافظی کنید؟! مگه قصد مسافرت دارید؟

خانم ارلین
بله.... می خوام دوباره از انگلستان خارج بشم. هوای این جا به مزاج من سازگار نیست، قلب من اینجا ضعیف شده و بهتره که در نواحی جنوبی اقامت کنم.... لرد ویندرمر، شهرلندن پر از مه و مردمان جدیه! حالا مه، مردم رو جدی می کنه با مردمان جدی باعث ایجاد مه می شن، موضوعیه که هنوز برام روشن نیست! اما به هر حال هیچ کدوم از اینها با مزاج و اعصابم سازگار نیست و به همین دلیل امروز بعد از ظهر عازم حرکتیم.

لیدی ویندرمر
امروز بعد از ظهر؟ خیلی.... خیلی دلم می خواست که به دیدنتون پیام.

خانم ارلین
متشکرم ولی باید برم و راضی نیستم که شما متحمل چنین دردسری بشین.

لیدی ویندرمر
یعنی دیگه نهی بینمتون؟

خانم ارلین
خیر! زندگی من وشما خیلی با هم متفاوته. فقط یک تقاضای کوچیک ازتو دارم و اون اینه که عکسی از خودتونو به رسم یادبود، به من بدید. بی اندازه ممنون می شم لیدی ویندرمر .

لیدی ویندرمر
اوه البته.... با کمال میل تقدیمتون می کنم.... همین عکس که روی اون میزه فکر می کنم مناسبه.

(صدای گامهای لیدی ویندرمر که فاصله می گیرد.)

لرد ویندرمر
(به نجوا) واقعا که! خیلی وقاحت می خواد که بعد از ماجرای دیشب بازم به سراغ ما بیاید.

خانم ارلین (به نجوا) ویندرمر عزیز مثل اینکه ادب و اخلاق رو پاک فراموش کردید!

(صدای گامهای لیدی ویندرمر که نزدیک می شود)

لیدی ویندرمر راستش این تقاضای شما باعث افتخار منه ولی من خودم به خوشگلی این عکس نیستم! (می خندد)

خانم ارلین (عکس را می گیرد) اشتباه می کنید لیدی. خودتون از این عکس خیلی زیباترید.... اما... اما اگه عکسی با پسر کوچولوتون داشته باشید و اونو لطف کنید، بیشتر ممنون می شم.

لیدی ویندرمر اوه البته.... یه عکسی توی اتاق خودم هست. الان براتون می آرمش.

خانم ارلین خیلی متشکرم! متأسفم که باعث ایجاد زحمت شدم.

لیدی ویندرمر نه نه.... بهیچوجه زحمتی نیست!

(صدای گامهای لیدی ویندرمر که دور می شود- بازوبسته شدن در)

خانم ارلین لرد ویندرمر! مثل اینکه امروز اوقاتتون تلخه. جای تأسفه. مگه نمی بینید که من و مارگریت چقدر روابطمون خوب شده؟

لرد ویندرمر اتفاقا به همین دلیل متأسفم. از این گذشته، فراموش نکنید که شما هنوز حقیقت امر رو بهش نگفتین.

خانم ارلین منظورتون چیه؟

لرد ویندرمر گاهی به ذهنم می رسه که بهتر بود بهش می گفتم. حقیقتو می گم. در این صورت از اینهمه تشویش و اضطراب و ناراحتی که در شش ماه گذشته دچارش شدم، در امان بودم. باید بهش می گفتم مادرش، مادر که خیال می کرده مرده، زنده س ویک زن مطلقه س که اسم قلابی روی خودش گذاشته و در پی شکاره. ترجیح می دادم هر چی

پول دارم به پاتون بریزم تا بتونید شرافت خودتون احیا کنید، تا بتونید مادر خوبی برای مارگریت باشید ولی دیشب..... خدای من..... شما نمی تونید معنی حرفم رو بفهمید. حق هم دارید نفهمید، چون بویی از این عوالم نبردید! به همین دلیل دیگه نمی خوام شما دوتا رو کنار هم ببینم....هیچ وقت! خیال می کردم آدم صادقی هستید و حداقل این حُسن رو دارید. ولی افسوس که این طور نیست!

چرا این حرف رو می زنید؟

خانم ارلین

شما مجبورم کردید که به مجلس زنم دعوتتون کنم.

لرد ویندرمر

بله! به مهمانی تولد دخترم!

خانم ارلین

حالا هر چی! شما به این مهمانی آمدید و ساعتی از مهمانی نگذشته شما رو در خانه یک مرد غریبه پیدا کردم.... این رسوایی نیست؟

لرد ویندرمر

خوب؟

خانم ارلین

درست به همین دلیل که دیگه اومدنتون به این خونه و دیدار با همسر رو براتون قدغن می کنم.

لرد ویندرمر

منظورتون دخترمه!

خانم ارلین

شما حق ندارید اونو دختر خودتون خطاب کنید! خودتون هم بهتر می دونید. برای این که وقتی فقط یک طفل شیر خواره بوده، همسر وزندگیتونو ترک کردید و رفتید. این چطور مادری می تونه باشه؟ها؟

لرد ویندرمر

خواهش می کنم در گفته های خودتون بیشتر دقت کنید آقا!

خانم ارلین

من جدال نفضی با شما ندارم، فقط شما رو خوب شناختم. همین!

لرد ویندرمر

اما من به این موضوع شک دارم.

خانم ارلین

لرد ویندرمر نداشته باشید خانم. نداشته باشید. من شمارو خوب شناختم. بیست سال تمام دور از فرزندتون زندگی کردید و چه بسا به فکرش هم نبودید... تصادفا در روزنامه خبری خوندید که فکر می کنید دخترتون زنِ مردی ثروتمند و صاحب جاه شده. این طوری به فکر استفاده از موقعیت می افتید... و جالب تر اینکه خوب می دونستید، من برای اینکه زخم ندونه مادری مثل شما داره ازهیچ کاری فروگذار نمی کنم... و این طوری توطئه خودتونو شروع کردید... و الحق که در مقاصد خودتون موفقیت قابل توجهی به دست آوردید.

خانم ارلین این درسته که من از فرصت استفاده کردم ولی شایسته این همه توهین نیستم.

لرد ویندرمر بله... فرصتی به دست آوردید اما دیشب که اسرارتون فاش شد، دیگه فرصتو از دست دادید.

خانم ارلین

لرد ویندرمر کار بسیار زشتی کردید که بادبزن منو همراه خودتون به خونه دارلینگتون بردین. من هرگز این خطای شمارو نمی بخشم... هرگز... بهتره بدونید که من هرگز اجازه نخواهم داد زخم اونو به دست بگیره... بهتر بود که پیش خودتون نگهش می داشتید و به فکر پس دادنش هم نمی افتادین.

خانم ارلین (مکث کوتاه) بسیار خوب... از مارگریت خواهش می کنم که اونو به من ببخشه.

لرد ویندرمر از صمیم قلب آرزو می کنم این کار رو بکنه.

خانم ارلین فکر می کنم مضایقه نمی کنه.

لرد ویندرمر راستشو بگید خانم! از اومدن به این جا چه منظوری دارید؟

خانم ارلین (با تظاهر به خونسردی) معلومه! اومدم از دختر عزیزم خداحافظی کنم.

لرد ویندرمر

(سریع و تند) این طوری بهم خیره نشو لرد عزیز. تصور نکن می خوام الان منظرهء رقت انگیزی درست کنم و دست در گردن مارگریت بندازم و خودمو بهش بشناسونم. من دیگه آرزوی مادر شدن ندارم. من فقط یک بار در عمرم احساسات و عواطف مادرانه رو در اعماق قلبم حس کردم و اونم دیشب بود. انقدر هم از این احساسات رنج بردم و صدمه دیدم که حد و اندازه نداره. بیست سال تمام به قول شما بی فرزند زندگی کردم. از این به بعد هم همین کارو خواهم کرد. تا دیشب فکر می کردم، ردی از قلب در وجود من باقی نمونده، اما دیدم که قلب و عاطفه دارم و حقیقتشو بخواین، هیچ برام خوب نیست. یعنی به دردم نمی خوره. چون در دقایق حساس زندگی به آدم لطمه می زنه.

خانم ارلین

آدم از شنیدن چنین حرفهایی به وحشت می افته!

لرد ویندرمر

لرد ویندرمر؛ من می خوام کاملاً خودمو از زندگی شما بیرون بکشم و اعتراف می کنم که نزدیک کردن خودم به زندگی شما یک خطای محض بود. این نکته رو دیشب فهمیدم.

خانم ارلین

بله منم فکر می کنم اشتباه خانمام سوزی بود. ای کاش از اول همه چیز رو به مارگریت گفته بودم. به هر حال من دیگه به شما اعتماد ندارم و موضوع رو صراحتاً به زنم خواهم گفتم. چون بهتره ماجرا را از زبون خودم بشنوه، تا اینکه روایت های نادرست و غرض وندانه شو از دیگران! می دونم که به شدت از این قضیه آسیب می بینه ولی بهتره که بدونه.

لرد ویندرمر

پس می خواین موضوع رو بهش بگید!

خانم ارلین

همه شو!

لرد ویندرمر

(تند) دراین صورت چنان ننگی براتون رقم می زنم که اثرش تا ابد براتون بمونه. بدبخت بشین و به روز سیاه بشینید! کافیه این جسارت رو بکنید تا اطماتشو هم متحمل بشید.

خانم ارلین

لرد ویندرمر تهدیدم می کنید؟!

خانم ارلین متأسفانه بله!

(چند لحظه ای سکوت)

لرد ویندرمر چرا نمی خواید اون بدونه؟

خانم ارلین آگه بگم چون دوستش دارم و نگرانشم، لابد بهم خواهید خندید.

لرد ویندرمر بله. احتمالاً همین طوره. چون مهر مادری، متضمن فداکاری، صمیمیت و از خود گذشتگیه؛ در حالی که شما از این عوامل بی خبرید.

خانم ارلین حق باشماست. با این حال بهتون اجازه نمی دم بهش بگید. آگه تصمیم بگیرم که بهش همه چیزو بگم، درست در لحظهء پیش از خروجم از این خونه، خواهم گفت و آگه نخواستم هرگز بهش نمی گم.

لرد ویندرمر (با خشم) پس خواهش می کنم فوراً از این خونه برید بیرون. من خودم عذر رفتنتونو از مارگریت خواهم خواست.

(صدای بازو بسته شدن در-لیدی ویندرمر وارد می شود.

(

لیدی ویندرمر (در حال نزدیک شدن) خانم ارلین واقعا منو ببخشید که این قدر معطلتون کردم. هر چقدر می گشتم عکسو نمی تونستم پیدا کنم. بفرمایید.

خانم ارلین (می گیرد) اوه.... پس پسرتون این کوچولوئه. نتونسته بودم ببینمش! اسمش چیه؟!

لیدی ویندرمر اسم پدر مرحومو روش گذاشتیم ((جرارد))!

خانم ارلین واقعاً؟

لیدی ویندرمر بله... اسمش جرارده... اگر دختر هم بود... اسم مادرمو روش می داشتم. مادر منم مثل خود من اسمش مارگریت بود.

خانم ارلین اوه چه جالب اسم منم مارگریته!

لیدی ویندرمر جدی می گین؟

خانم ارلین بله... ظاهرا این طور که شوهرتون می گن خیلی به مادرتون علاقه داشتین نه؟

لیدی ویندرمر بله یکی از آرزو های من اینه که مثل مادرم باشم.

خانم ارلین اما آرزو ها همیشه به نفع آدم نیستن. من گاهی حقایق رو بیشتر ترجیح می دم ببینم.... آیا پدرتون در بارهء مادرتون باشما صحبت کرده؟

لیدی ویندرمر نه در این خصوص حرف زیادی نی زد.... یعنی در واقع صحبت از مادرم به شدت متأسرش می کرد. گاهی بهم می گفت مادرم چند ماه بعد از تولد من درگذشته و همین که اسمشو می آورد چشمانش پر از اشک می شد. یک بار هم ازم خواهش کرد که دیگه اسم مادرمو پیش اون نیارم. پدر بیچاره م از فرط اندوه و تأثر فوت کرد... هیچ کس در دنیا به اندازهء اون متحمل رنج و درد نشده.

خانم ارلین از یاد آوری این موضوع متأسفم لیدی.... خوب خانم من دیگه از حضورتون مرخص می شم.

لیدی ویندرمر خواهش می کنم نردید خانم ارلین.

خانم ارلین اما باید مرخص بشم. کالسکه بیرون منتظرمه. البته آگه کاری رو که بهش سپرده بودم، انجام داده باشه. قرار بود نامه ای به دست کسی برسونه و سریع برگرده...

لیدی ویندرمر آرتور خواهش می کنم خودت برو بین کالسکه خانم ارلین اومده یا نه؟

خانم ارلین نه نه... جناب لرد راضی به زحمت شما نیستم.

آرتور.... خواهش می کنم.	لیدی ویندرمر
(با اکراه) بسیار خوب مارگریت!	لرد ویندرمر
(صدای گامهای لرد ویندرمر-صدای بازو بسته شدن در)	
راستش خودم می خواستم از این جا خارج بشه. من نمی دونم به چه زبونی ازتو تشکر کنم.... شما دیشب نجاتم دادید.	لیدی ویندرمر
خواهش می کنم در این باره حرفی نزنید!	خانم ارلین
نه خانم.... نمی تونم صحبت نکنم... تصور نکنید که می تونم چنین فداکاری برزگی رو قبول کنم... من وظیفه دارم که ماجرا رو به شوهرم بگم.	لیدی ویندرمر
به نظر من اینطور نیست. ببینم مگه نمی گید که خودتون رو مدیون من می دونید؟	خانم ارلین
بله... تا عمر دارم.	لیدی ویندرمر
پس دین خودتونو با سکوت در این باره، به من ادا کنید. خواهش می کنم... قلب شوهرتونو با گفتن این موضوع بی معنی جریحه دار نکنید. مهم بازگشت و انصراف شماست. عشق خیلی به سهولت از بین می ره خانم. این تجربه زندگی منه! در این باره بهش هیچی نگید! من اصرار دارم.	خانم ارلین
باشه.... اگه شما این طور می خواید حرفی ندارم.	لیدی ویندرمر
بله من این طور می خوام ازتون خواهش می کنم هیچ وقت فرزندتون رو فراموش نکنید!	خانم ارلین
(متأثر) در تمام عمرم فقط به بار این اتفاق افتاد اونم دیشب بود. ولی دیگه هرگز تکرار نمی شه.... هرگز!	لیدی ویندرمر
پس بهتر به دیشب فکر نکنید! این خیلی معقولتره!	خانم ارلین

سعی می کنم.	لیدی ویندرمر
راستی... لیدی من علاقهء مفرضی به این بادبزن شما که دیشب اشتباهی باخودم بردم پیدا کردم.... البته یه هوس مضحک و بی معنی. می خواستم ببینم ممکنه این بادبزن رو به من بدین.... البته می دونم که هدیه روز تولدتونه و جناب لرد براتون خریدنش، اما خود ایشون می گفتن که امکان این لطف از طرف شما هست!	خانم ارلین
(مکت) بله با کمال میل اونو بهتون تقدیم می کنم. اما متأسفانه کلمه مارگریت یعنی اسم من روش نوشته شده.	لیدی ویندرمر
مهم نیست چون اسم منم مارگریته؛ یادتون که نرفته؟!	خانم ارلین
اوه بله راستش فراموش کرده بودم! خواهش می کنم بادبزن رو بردارید خانم!	لیدی ویندرمر
(بر می دارد-چند تک گام) این بادبزن منو همیشه به یاد شما خواهد انداخت.	خانم ارلین
(صدای بازوبسته شدن در- لرد ویندرمر و لرد آگوستوس وارد می شوند)	
(در حال نزدیک شدن) خانم ارلین کالسکتون برگشته، مارگریت لرد آگوستوس اومدن.	لرد ویندرمر
سلام لیدی ویندرمر! اوه..... سلام خانم ارلین!	لرد آگوستوس
خوش آمدید لرد آگوستوس!	لیدی ویندرمر
سلام لرد. حالتون چطوره؟	خانم ارلین
(نه چندان گرم) بد نیستم متشکرم.	لرد آگوستوس

خانم ارلین ولی به نظر می رسه چندان خوب هم نیستید. لرد آگوستوس شما شبها دیر می خوابید این کار بسیار مضره. یه خرده به فکر خودتون باشین. خداحافظ جناب لرد ویندرمر.... خداحافظ لیدی ویندرمر

لیدی ویندرمر خداحافظ خانم ارلین. از دیدارتو خوشحال شدم.

لرد ویندرمر خوش آمدید!

خانم ارلین متشکرم.... لرد آگوستوس، شما میل ندارید تا پای کالسکه همراه من بیاین؟

لرد ویندرمر اگه بخواین پارکر همراهیتون می کنه...

خانم ارلین اوه نه.... می خوام لرد آگوستوس همراهم بیاد. چون باید پیغامی هم برای دوشس برویک بفرستم. میان لرد؟

لرد آگوستوس ا...اگه....اگه اینقدر اصرار دارید، باشه میام.

خانم ارلین ارتون متشکرم!

لرد آگوستوس بسیار خوب.... من بر می گردم پسر جان!

(صدای گامهای آنها-صدای بازوبسته شدن در)

لیدی ویندرمر آرتور.... ازت خواهش می کنم دیگه هیچ وقت درباره خانم ارلین بد نگو!

لرد ویندرمر

لیدی ویندرمر آرتور!

لرد ویندرمر شنیدم مارگریت.... باشه.... هر چند که حقیقتا هم هیچ وقت نتونستم ازش قلباً بیزار باشم. روی هم رفته از اونچه آدم فکرشو می کنه بهتره.

لیدی ویندرمر اون از منم بهتره؟

لرد ویندرمر	این دیگه خیلی خنده داره... شما باهم قابل مقایسه نیستید.
لیدی ویندرمر	هنوز هم می خوای با هم به سلبی بریم؟
لرد ویندرمر	البته... اگه تو این طور بخوای حتما!
لیدی ویندرمر	بریم آرتور... بریم.
لرد ویندرمر	حتما مارگریت در اولین فرصت می گم وسایل سفر رو برامون مهیا کن.
لیدی ویندرمر	متشکرم آرتور... متشکرم.
	(صدای بازویسته شدن در- آگوستوس هیجان زده وارد می شود)
لرد آگوستوس	اوه پسر جان... پسر جان اون همه چیز رو برای من توضیح داد.
لیدی ویندرمر	(ترسیده) شما... چی گفتید؟!
لرد آگوستوس	اون همه چیز رو برای من شرح داد. ما در حق اون ظلم کردیم. اون فقط بخاطر من خونهء دارلینگتون رفته بود... یعنی ظاهراً به کلوپ می ره و چون بهش می گن ما به خونه دارلینگتون رفتیم مستقیماً به اونجا می آد، اما زود تر از ما به اونجا می رسه (می خندد) اون وقت ما که دست جمعی وارد می شیم اون دستپاچه می شه و از ترس دستپاچی می ره تو اتاق... (می خندد) چه خطایی کردیم! واقعا در حق اون بی انصافی بود... خیالم کاملاً راحت شد... این زن از هر حیث برای من ایده آله. اونم مثل من اصرار داره که خارج از انگلستان زندگی کنیم... این برای من عالیه... آدم از شر این کلوپ های ملعون و آب و هوای کشنده و آشپزهای نالایق آسوده می شه.
لیدی ویندرمر	یعنی خانم ارلین...
لرد آگوستوس	بله لیدی ویندرمر خانم ارلین به پیشنهاد ازدواج من جواب مثبت دادن!

لرد ویندرمر

تبریک می گم لرد آگوستوس.....می دونم این براتو عالیه!

لیدی ویندرمر

راستش لرد آگوستوس، باید بهتون بگم با زن فوق العاده ای ازدواج می کنید!

(لرد سرخوشانه می خندد- موزیک.....)

پایان

ایوب آفاخانی-زمستان ۷۹